

# (محبس)

محمد علی کیہ

۱۴۰۱/۱۱/۲۸

## مقدمه

مغز هامان استیجاری بارور شده از باور به خدای پنداری خود.

نه من مستثنی ام نه تو.

دلیری که در من فزونی کرده تا هرز تفکراتم را به نثر در بیاورم نیز از آن است.

مفتخریم به گوشه نشینی و فارغ از اصلی که خالقش را نیز مشکوکیم . گویند آدمی را آدم نیاز است.

آیا چنین هست که گویند؟ آیا همه ی اینها در ما فروشدند تا از فراروی دور شویم ؟ کیست خالق خوب و بد و چیست خوب و بد؟

مقصود آفریدن انسانی بالغ اما تهی از باورهاست و می نگرد ، می سنجد و در ترازویی که در میان آدمیان نبوده اساس اعمال را با ذاتشان قضاوت می کند. در او خوب و بد معنایی ندارد ، در او زشت و زیبا ، سفید و سیاه ، صفر و یک هیچکدام جایگاهی ندارند. هیچ چیز را صفت مطلق اطلاق نمیشود. هر کلمه ، هر واژه و هر حسی که در آنهاست مسموم است . جمله هایی که پوچی را بدوش می کشند. این گفتار را زبانی نو می باید.

از هر چه که انسان در آن تصرف دارد بیزار و به آن مشکوک میباید بود.هان! که تو را در دام خود اسیر می کند و برده ی نا آگاه بار بدوش میشود.

به آگاهی نیز مشکوک باش چرا که سگ دست آموز وفادار به آموزه ها و آموزگار خویش است.

نه من مستثنی ام نه تو.